

قاصدک‌های جنجوان

فاطمه عبدالجباری / تهران

زندگی

زندگی، این بازی تکراری
دیگر برای بازیگرانش عادی شده است
فیلم‌بردار زندگی خسته از صحنه‌های تکراری
دست از ضبط برمی‌دارد و کارگردان که ناامید شده است
صحنه را ترک کرده و کات می‌گوید...

سیدامین سنجگانی / نیشابور

آواز گنجشک‌ها

چه زیباست آواز گنجشک‌ها سوار بر نسیم
دلنواز گوش‌هایمان
تلاؤ بازن تاب این صوت
بر قلب خسته و تاریک نشستن چه زیباست زیبا
شاید، شاید بیدار کند آن چشم خفته غبارآلود را
تا دمی با تو نشیند آن بشارت‌ها
کز غم برون دل در خود فکنی
تا برون رود آن ظلمت ناپیدا
چه زیباست نقش آدمی وقتی در کنار تو از نسیم بهره می‌برد
که در آنجا پیدا شود کرم لایزال الهی

فاطمه برزگر / قزوین

شب بارانی

ماه فریاد کشید
صدف از خواب پرید
و دلم با تپش پنجره‌ها سخت تپید
وای انگار در آن دم، همه بیدار
همه هوشیار شدند
و به جز من همه در غرق تمنا، همه در
غرق امید
همه در غرق شقایق بودند ...
شب، شب دریا بود
شب پی‌فردای خود، دریا پی‌امواج بود
باز باران بارید ... پر پرواز شکست
قاصدک از جنبش خود بازماند
و دلم...
دلم اندازه دریا خیس شد
و به اندازه خشکی بی‌آب
...
دستی بر جاتم نشست
مادرم بود، می‌گفت:
سحر است بیدار شو
صبح در این نزدیکی است
شب بارانی گذشت...

خطبه خط

دوست خوبم، فاطمه عبدالجباری

شعر «زندگی» شعری زیباست که در آن از زاویه‌ای دیگر به زندگی نگاه کرده‌ای. زندگی را به یک فیلم با کارگردان و فیلم‌بردار تشبیه کرده‌ای که خوب است. اما نگاهت کمی ناامید و مایوس است. شاعر باید نگاه امیدوار و شادابی به زندگی داشته باشد و از زیبایی‌های زندگی بنویسد. زندگی لحظه‌های روشن و رنگی کم ندارد. بیشتر به روشنی‌ها و شادی‌های زندگی بپرداز. نکته‌ دیگری که در شعرت به چشم می‌خورد، پرگویی و اطناب است. با حذف کلمات زیادی می‌توانستی شعر خواندنی‌تری خلق کنی. ابزار شاعر «کلمه» است. در به‌کارگیری کلمه باید دقت زیادی داشته باشی؛ نباید ابزار را زیادی خرج کنی. باید آن را به‌جا و به‌موقع صرف کنی. خیلی از سطرها و کلمات شعر را بدون اینکه به شعر و روایت کلی آن آسیبی برسد، می‌توانستی حذف کنی. مثلاً به‌جای «کارگردان که ناامید شده است»، می‌توانستی بنویسی: کارگردان ناامید. سعی کن این شعر را یک‌بار دیگر موجزتر و کوتاه‌تر بنویسی. منتظر شعرهای خوب دیگری هستم.

دوست خوبم، سیدامین سنجگانی

تلاشت برای رسیدن به شعر سپید قابل ستایش است، اما قابل قبول نیست. این شعر بین شعر نیمایی و شعر سپید مردد است. زبان شعر هم در جایی میان شعر معاصر و شعر قدما گیر کرده است. امروزه بحثی در شعر به نام «ساده‌نویسی» وجود دارد. یعنی مفاهیم عمیق را به زبان ساده مطرح کردن. این بحث شبیه همان بحث قدیمی «سهل و ممتنع‌نویسی» است. یعنی شعری بنویسی که در نگاه اول مخاطب با آن ارتباط برقرار کند و بگوید: خب من هم می‌توانم چنین چیزی بنویسم، ولی وقتی قلم به‌دست گرفت به دشواری راه پی برد. سعی کن از تعبیرات و کلمات قلمبه سلمبه پرهیز کنی و هرچه به ذهنت می‌رسد بدون پیچیدگی بنویسی. مثلاً این جمله‌تو «کز غم برون دل در خود فکنی»، به نظرم هیچ معنایی ندارد. سعی کن جملاتی که می‌نویسی معنا داشته باشند. شعر مهم‌بافی و بی‌معناگویی نیست. برایت آرزوی موفقیت می‌کنم.

دوست خوبم، فاطمه برزگر

شعرت را خواندم. در شعرت وزن را از دست داده بودی. شعر نیمایی دارای وزن عروضی است و فقط هجاهای وزن کم و زیاد می‌شوند. در شعر نیمایی نمی‌توانی مانند شعر سپید وزن عروضی را به‌هم بریزی. در هر شعری موسیقی وجود دارد. در بعضی از گونه‌های شعر، موسیقی بیرونی از جمله وزن و قافیه وجود دارد و در برخی شعرها موسیقی درونی. در شعر سنتی و شعر نیمایی یا نو، وزن و قافیه وجود دارند؛ هر چند در شعر نو وزن و قافیه به‌گونه‌ای متفاوت از شعر سنتی به‌کار می‌رود. در شعر نو وزن در جایی می‌شکند و هجاها کم و زیاد می‌شوند و در مواردی هم وزن تغییر می‌یابد. در شعر سپید یا آزاد، موسیقی بیرونی شامل وزن، قافیه و ردیف وجود ندارند و موسیقی کلام با هارمونی و هم‌آوایی کلمات شکل می‌گیرد. در شعر گفتن باید دقت کنی که شعرت را از ابتدا در کدام قالب می‌سرایی و تا به آخر به اصول آن قالب وفادار باشی و اصول آن را رعایت کنی؛ مگر اینکه به عمد و ضرورت شعر، قالب شعر را تغییر بدهی که متأسفانه این اتفاق در شعر نو نیفتاده است. بیشتر شعر بخوان و بیشتر شعر بنویس و نوشته‌هایت را برای ما بفرست.